



۲۰۱۸/۱۰/۲۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت سی و چهار )

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۴ دسمبر ۲۰۱۱، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است

بعضی از "صاحب نظران" در اظهارات شفاهی، سید جمال الدین افغان را در جمله پیشاهنگان «مشروطیت اول» یاد کرده اند. درین موضوع نیاز به تحقیق علمی دقیقتر محسوس است. زیرا اولاً از نگاه مثنی و برنامه دقیق منابع در دست نیست که آن جنبش نام نهاد، مرزهای وظیفوی خود را در موجودیت سلطنت آنوقت، در افغانستان چگونه بیان داشته باشد. مشروطیت در اروپا، با بروز قوت های جدید اجتماعی- سیاسی پدیدار گردیده است. که "مدرنیزم" و "سیکیولاریزم" در نتیجه دست آورد های بزرگ "روشنگری" قرن هژده نقش عمده بازی کرده است، که با فروپاشی شناخت "کلیساها" از طبیعت و سایر اختراعات، و هم در نتیجه پیروزی انقلاب فرانسه، "بورژوازی" رهبری سیاسی و "تجدد" را در دست می گیرد. اینکه از چنین انکشافات، جامعه افغانستان، تا چه حد الهام گرفته و متأثر شده باشد، اسناد و مدارک کافی در دست، نیست. چون این شخصیت معروف از شهرت خاص جهانی نیز برخوردار بوده است، تا به الحال در اختیار اینجانب، آثار ایشان در دست نیست، اما از اظهارات پراکنده ای که بدست آمده است، از ایشان بنام یکی از فعالین "پان اسلامیزم" می توان یاد کرد. "اسلامیزم" با "مشروطیت" و "دیموکراسی" و حتی در برخی موارد حتی با "ناسیونالیزم" معتدل (غیر نژاد پرست) در ضدیت است. در حقیقت پیوند صریح و تفاهم دوامدار، نشان نمی دهد. بناءً کار روی این موضوع را به آینده متعهد می گردیم. آنچه جنبش های «ملی» در اروپا، در تحت نام «مشروطیت» یا «شاهی مشروطه» افاده می نموده اند، با آنچه در کشور های چون افغانستان، مفهوم بوده است، دارای تفاوت های کاملاً عمیق کیفی و تاریخی بوده است. در اروپا، پس از انقلاب فرانسه، چندین دهه بعد دول «ملی» توانست، «ملاکی بزرگ بر زمین» را بمثابة مناسبات تولیدی کهنه سرکوب و کاملاً از ریشه بردارند و در پروسه «مدرنیزیشن» نسل جدیدی از نیرو های مولده را بمیدان آورند، که با مسکون ساختن در شهر های جدید و با استعمال روز افزون ماشین های مدرن در پروسه تولید، جامعه مصرفی ای را بوجود آوردند، که ارزش ها، معیار ها و مناسبات کاملاً جدید، سمتگیری و انکشاف جوامع را تعیین می نمود.

جنبش «مشروطیت» ای که در تعدادی از کشور های اروپایی پس از انقلاب فرانسه استقرار یافته است، عوامل گوناگون در آن نقش داشته است. یکی از مشخصات در آن نهفته بوده است، که نیرو های معینی از حلقات دور حاکمیت های سلطنتی مطلقه، بشمول بعضی پادشاهان که خود از نقش اقتصاد، تخنیک و صنعت، دید و درک خوبی داشته اند، با داشتن روحیه ملی (بمفهوم

مُدرن) در تقویت صنعت سهم گرفته اند. درک درست از جوامع خود آنها، در شکست قطعی سلطنت مطلقه و نظام ملاکی ناشی از آن نیز، نقش داشته است. چنین پادشاهان را نسل های بعدی، بچشم عزت و احترام می نگریسته اند و از اعتماد مردم و رعیت برخوردار بوده اند. در پروسه صنعتی و رشد اقتصادی، روحیه ملی و حب وطن را در اتباع آنها، بشمول شخصیت های «نخبه» در قشر های فوقانی جامعه، یعنی در همان نظام سابق سلطنتی، تقویت بخشیدند. حب وطن و یا وطنپرستی، چیزی نیست که انسان آنرا از بطن مادر و از همان آغاز تولد با خود آورده باشد، زندگی بعدی در پرتو آموزش و تجارب، به انسان می آموزاند و چنین بیداری را ممکن می سازد.

با جدا ساختن سلطنت از حکومت در برخی از کشور های اروپایی، موقف عزتمند پادشاهان و خانواده های آنها را حفظ نموده، اما در حکومت و سایر ارگانهای آن، توده های وسیع مردم را که از امکانات آموزشی جدید برخوردار بوده اند، در همه دستگاه ها و همه سازمان های اجتماعی برحسب اهلیت و توانمندی جذب می نمودند. اشتباه نشود که گویا، پس از انقلاب فرانسه رژیم های سلطنتی همه حفظ شده باشند. برخی از آنها، نظام های جمهوری، از ریاستی گرفته تا پارلمانی، با قوانین مختص خود آنها، بنیانگذاری نموده اند. جای شک نیست که سید جمالالدین افغان دانشمند بزرگی، بوده است. مهم اینست که در حیاتش چه خدمات مستقیم بنفع جامعه و خاک ای که در آن متولد گردیده بود، انجام داده است. طوری که در فوق ذکر شد، در اوج شهرت سید جمال الدین افغان، در ترکیه، مصر و پاریس، امیر شیر علی خان، پس از دوره بیست سال امارت پدرش، امیر دوست محمد خان تاج و تخت را تصاحب می گردد. صرفنظر از جنگ های «شهبازگان» بر سر قدرت، در یک مدت معین، این پادشاه تمایلاتی به ترقی و پیشرفت کشور نشان داده است. حال باید اسناد و مدارکی جستجو گردد، که آیا این متفکر و دانشمند بزرگ، از تمایلات امیر بنفع جامعه در وقت و زمانش کار گرفته اند و یا خیر؟ آیا سلطنت با وی و یا آن دانشمند بزرگ با سلطنت، تماس داشته است و یا خیر؟ مردم عوام ما، بشمول روشنفکران، گاه گاه، احتمالاً در تحت تأثیر تلخی های روزگار بزبان می آورند که گویا مردم این کشور «زنده خور و مرده پرست اند». به هر صورت از تمام انکشافات اروپا در آنزمان، شواهد کافی در دست نیست که از یک حرکت ملی، بمفهوم «مُدرن»، در افغانستان، بطور موازی نام برد. در همین مرحله، بعضی از محققین و مؤرخین بطور واضح، آغاز «تجدد» را با سلطنت یا امارت امیر عبدالرحمن خان منسوب می دانند.

در سالهای بعدی که سید جمال الدین افغان مصر را ترک گفته و به فرانسه مسکن گزین می گردد، به فعالیت های سیاسی خود ادامه می دهد، در افغانستان امیر عبدالرحمن خان، درگیر جنگ های داخلی بوده، تلاش می ورزیده است تا «امنیت» و ثبات را در کشور برگرداند، که در مقاله قبلی اینجانب بیان گردیده است.

در ایجاد صنعت و تقویت نظام بورژوازی، وقتی سید جمالالدین افغان، در مناقشات فکری از استانبول به مصر، در بیست سوم ماه مارچ سال ۱۸۷۱م بر می گردد، مصادف است با دوران سلطنت امیر شیر علی خان. (مقاله نویسنده افغان، ولی احمد نوری). از محتوای این مقاله می توان الهام گرفت که در آنزمان، موضوع تعلیمات یا بزبان آنوقت علما و دانشمندان دینی و سیاسی که «تعمیم معارف» یاد می نموده اند، آنچه در غرب اروپا، دستاورد های روشنی داشته است، در محافل آنها نیز، بحیث موضوع بحث شناخته شده است.

موضوع «صنعت» از جمله موضوعات تازه و حاد شمرده می شده است، که درین ارتباط، در «استانبول»، محافل فوقانی جامعه در آنوقت بر اساس همین گزارش، از سید جمال الدین افغان خواسته بودند، تا «مردم را در مورد تشویق» نماید. این خود از یکطرف نمایانگر شهرت و اعتبار سید جمال الدین افغان در جهان اسلام آنوقت می باشد، اما معلوم نیست که آیا عملاً در آن جهت عمل صورت گرفته است و یا نه. باز هم برای اینجانب تا اکنون دقیق معلوم نیست که سید جمال الدین افغان، چه تعریف دقیقی از وضع افغانستان آنوقت داشته است، زیرا موضوع تجدد و صنعت در جوامع عقبمانده عنعنوی، موانع جدی را در برابر خود می دیده است. درین رابطه مجله مصور «شترن» چاپ آلمان فدرال، که در سال ۱۹۷۳م از اوضاع افغانستان

در رابط با خشک سالی گزارش داده شده است، قریب یکصد سال بعد، که در همان سال رژیم سلطنتی چهل ساله نیز، در نتیجه کودتای بدون «خونریزی»، تحت رهبری سردار محمد داود خان سقوط داده می شود و جمهوری اعلان می گردد، چنین می خوانیم: «... درین کشور عقب افتاده، قدرت در دست ملاکین و ملا های اسلامی است، که کمترین پیشرفت، بهداشتی و تعلیم مکتب را عمل شیطانی دانسته، شکست نا پذیر است... در جمعیت اقوام آنها، افغان ها در مقایسه با قدرت دولتی درکابل، بیشتر تحت اثر، سران و متنفذین اقوام و ملاها قرار دارند... تمام تلاش های پادشاه مخلوع را، که می خواست تا با «ریفرم» های متواضع، اوضاع اجتماعی قرون اوسطایی کشور را تغییر دهد - چادری خاتم ها را دور ساخته و احزاب را اجازه دهد - در نتیجه مقاومت مذهبیون و زمینداران بزرگ محلی بشکست مواجه گردید»

در نوشته های بعضی از هموطنان ما، که «زبان» یا لسان را در مفهوم و تعریف ملت بحیث عنصر از بنیاد کلتوری و فرهنگی دخیل می سازند، باید تذکر دهیم که در بعضی از تعاریف در کشور های دیگر، این پدیده را بحیث عنصر متشکله "ملت" در تعریف نگرفته اند، آنرا در جمعی از اجزای فرهنگی قابل اهمیت می شمارند. حتی جوامعی وجود دارند که بدون درج زبان در قوانین اساسی آنها، یک زبان واحد رسمی، یا زبان «ستندرد» که در آلمان بطور نمونه، به عنوان «زبان عالی یا پیشرفته» یاد می کنند، تعیین نموده اند. چنین زبان در سراسر کشور بجای همه زبانهای لهجه بی، در همه محافل رسمی بکار می رود، طوری که طبع و نشر عمده کتب نیز به همچو زبان ها صورت می گیرد. البته زبان های لهجه بی در برخی از اجتماعات به حیات خود ادامه داده می تواند که مربوط شرایط و خواست مردم آنست. زبان های رسمی بعضی از کشور ها، طوری که در فوق نیز ذکر شده است، با وجود آنکه در قوانین اساسی شامل نمی باشند، ولی در عمل، نه تنها در داخل قلمرو آنها مسلط است، بلکه در صف لسان های بین المللی، در خارج از مرز های کشور آنها موارد تطبیق نشان می دهند، یا در جمله زبانهای زنده بشمار می روند. راز موفقیت یا ترویج وسیع چنین زبان ها، اساساً در آن نهفته است که اجتماع آنها تا چه اندازه به هنر و فرهنگ علاقمند اند و در آموزش لسان و همچنان در جهت تشویق و تمویل کار دماغی استعداد ها، در امر تحریر کتب، ترجمه و نشرات و سایر وسایل توجه می داشته باشند. در همه جوامع بصورت عموم، ایجادگران فرهنگ نوین، محصولات مغزی خود را برای خوانندگان از طریق رسانه ها و «میدیا ها» پیشکش می نمایند. وقتی به فروش می رسانند، بنیه مالی حیات خود را فراهم می سازند. بدین ترتیب فرهنگ هم چنان نقش اقتصادی می داشته باشد.

در شرایط و احوالی که در یک جامعه بی سوادی مطلق مسلط باشد، نویسنده های کتب و مترجمین، محصول زحمات فرهنگی خود را به چه کسی بفروشد، تا از عاید آن زندگی بتوانند و تداوم در کارش ممکن گردد. در همچو جوامع، نقش با مسئولیت دولت ها، می تواند، در دو جهت، یکی در تعلیمات عامه، آنهم در جهت آموزش نعمت سواد خواندن و نوشتن برای اتباع و از جانب دیگر، تهیه هزینه های مالی و پولی، برای پرداخت مزد و حق الزحمه به اتباعی که قادر به انجام کاری درین جهت باشند، و بتوانند استعداد خود را درین جهت بکار برند. در اکثر زبان ها، تکیه کلامی وجود دارد که می گویند: «فهم قدرت است». این فهم را طبیعتاً انسان در چهارچوب فرهنگ، بوسیله زبان می آموزد.

هر زبانی که از منابع مختلف و رشته های علمی، تخنیکی و غیره منابع را در اختیار خوانندگان قرار داده بتواند، همان زبان، علاوه از آنکه کسب شهرت می نماید، در حیات اجتماعی هم بحیث ممد رشد تمام امور گردیده، بتدریج بحیث جز پروسه اقتصادی نیز مبدل می گردد، البته به ظاهر سر پوشیده. نا گفته نماند که زبان های غنی، تنها توسط همان گروپ های «نژادی» و اجتماعی که آنرا اختراع نموده، حتماً رشد و توسعه نیافته و نمی یابند، بلکه استعداد ها و دانشمندان علاقمند، ولو از هر «نژادی» که باشند، در تقویت و غنای زبان ها، سهم می گیرند.

از جمله می توان از زبان «عربی» نام برد. از برکت «کتاب آسمانی»، «قرآن شریف»، استعداد های بی شماری در سراسر «جهان اسلام»، چون «ابو علی سینا» یا «ابن سینا»، «ابن خلدون»، «البیرونی»، سید جمال الدین افغان و غیره تعداد بی

شمار دیگر هم که ممکن از نژاد عرب نبوده باشند، در رشد و غنای زبان عربی سهم داشته اند و آنرا بمثابة یکی از غنی ترین زبانهای دنیا مبدل نموده اند. اما ناگفته نماند که این زبان هم در هر یکی از کشورهای عربی زبان، تفاوت‌هایی از خود نشان می دهد. عربی در مصر و عربی در نیمه جزیره عرب بطور نمونه، مشابه تفاوت های «انگلیسی برتانوی» و «انگلیسی امریکایی»، هم تفاوت های معینی در روند انکشاف از خود نشان می دهد. چنین موقف را زمانی زبان لاتین در جهان عیسویت داشته است.

طوری که در شماره های قبلی نیز تذکار یافته است، حضرت عیسی (Jesus) بزبان «ارامییش» (Aramäisch) موعظه می نموده است. ( به این زبان تا هنوز قرار معلوم در بعضی از محلات عراق امروزی بطور مثال و منجمله در جنوب آنکشور، واقع در شهر بصره، صحبت می شود). این نویسنده بر حسب تصادف با یک مترجم در آلمان، که در مراجع رسمی برای ترجمه خواسته شده بود، در باره این زبان صحبت کوتاه داشته است. وقتی کتاب مقدس خود را عیسوی ها، یعنی «انجیل» را بزبان لاتین نوشتند، تا مدت طولانی، تسلط کامل «کلیسای کاتولیک روم» بر سراسر جامعه یا جوامع «عیسوی» مقام رهبری خود را حفظ داشته بود. با ترجمه «انجیل» بزبان های دیگر، وضعیت کاملاً تغییر یافت، که از تفصیل درین مورد صرف نظر می گردد.

ممکن نوشته های هموطنان، مورد توجه هم وطنان قرار گرفته باشد، کسانی که از «ملت خراسان» نام می برند و بر زبان «فارسی» تکیه دارند، احتمالاً در برابر زبان «دری» یا پشتو ضدیت نشان دهند و، در عین زمان از اصطلاح «قبیله»، تبار و غیره نام می برند. اصطلاح «قبیله» کدام مفهوم برای بخشیدن درجه «هویت ملی» نیست و تنها اصطلاحی شمرده نمی شود که فقط برای تشخیص پشتون و یا تنها برای تاجیک استعمال کرد. قبیله، قبایل یا مناسبات «قبیلوی»، مناسبات اقتصادی اجتماعی است، که بیک مرحله معینی از انکشاف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مربوط بوده، عبارت دیگر یک تشکل اجتماعی - کلتوری است. در شرایط قبل از "دولت" سازماندهی، خود اداری داشته اند، اما در شرایط تشکیل دولت، این چنین تشکل ها، ماهیت اجتماعی کلتوری می داشته باشد. وقتی موضوع سیاسی مطرح می گردد، نمی توان، همه را در یک موقف حساب کرد. قبایل ابتدایی که در جمعیت های آنها، عمدتاً مالکیت «اشتراکی» مسلط بوده است، مربوط مرحله قبل از تشکیل دول «طبقاتی»، یا حاکمیت دولتی بوده است. همین جمعیت ها وقتی از نگاه کمی، بحیث جزء از پایه های اجتماعی و سیاسی ملت شمرده می شوند، که دولت خود آنها ساختار معینی در قلمرو خود داشته باشد، که در نظام سیاسی اداری برای همه باشندگان حق و امکان مساوی را عملی سازد و از جانب دیگر، علاوه از همبستگی میان گروپ متنوع اجتماعی- ایتنیک، توافق سیاسی نیز در چهارچوب دولت داشته باشند و همه با روحیه واحد، در بیرون خود را با یک «هویت» بشناسند. وقتی از توافق سیاسی نام برده ام، هدف از توافق بر تشکیل یک دولت است، که چوکات و ساختار آن مورد قبول همه باشد، تفاوت نظر، نتنها مجاز شمرده می شود، بلکه برای پیشرفت و ترقی جامعه، بخصوص در شرایط دیموکراسی، حیاتی محسوب می گردد.

در قبایل پشتون بعنوان مثال، مناسبات مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، پس از آنکه به دین مقدس اسلام رو آورده اند، این چنین مناسبات، یعنی مناسبات ملکیت بر وسایل تولید ریشه دوانیده است، ولی رشد آن در برخی نقاط نسبتاً بطی گزارش می یابد. همین اقوام در یک وقت و یا در یک ضربه، از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی دیگر گذار کامل ننموده اند. در طول تاریخ چندین صد ساله، همه جمعیت های «ایتنی» مسکون در افغانستان، در تحت تأثیر سیستم مختلط از نمونه های تولیدی - اقتصادی بسر برده اند. ازین تأثیرات همه بخش های جامعه، کم و بیش متأثر بوده اند. صرف نظر از آنکه این کشور از نمونه های نسبتاً کوچک از مالکیت اجتماعی، نظیر «سیستم ویش»، مناسبات ملکیت بر زمین مشابه با «مالکیت بزرگ بر زمین» در اروپا، تا قبل از انقلاب فرانسه، قشر ها و نمونه های تولیدی ضعیف صنعتی، موجودیت بخش تجارت و مشغولین بخش مالی، زندگی شهری «غیر نورمال»، (رشد سریع تراکم نفوس در شهر ها تحت شرایط جنگی) شیوه قدیمی مالداری، تربیه «حیوانات سبک پا»، زراعت با وسایل ابتدایی از قلبه بکمک حیوانات گرفته تا تراکتور، همه و همه نمونه های اند، که به جامعه ما یک

ساختار خاصی بخشیده است. همبستگی و اتحاد همه «ابتنی ها»، با تمام تفاوت ها، یگانه راه رسیدن به صلح سرتاسری و ترقی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی محسوب شده می تواند.

بنائاً نباید به موجودیت مناسبات قبیلوی بمثابه دشمن یا طرف دید، در حالی که قبیله یا مناسبات قبیلوی خالص وجود ندارد، باید به چنین مناسبات، بمثابه وظیفه تاریخی نگریت و جامعه را در همه ابعاد آن، در گذار به مرحله نوین یاری رسانید.

طوریکه در یک قسمت قبلی یادآوری بعمل آمده است: «وارتان گریگوریان» در کتاب خود در باره سیاست امیر عبدالرحمن خان می نویسد، که: «امیر یکنوعی از حکومت مشروطه را تشکیل داد. او مجلس عمومی ای را از سه کتگوری نمایندگان چون: سردار ها (اشراف «ارستوکرات»، سران اعضای خانواده سلطنتی یا قبیله)، خوانین ملکی (، متنفذین محل (Commoners)، عمدتاً خوانین و یا ملاکین زمین) و ملا ها (نمایندگان مذهبی)، تشکیل نمود. تعیین اعضای این چنین مجلس که هیچگونه قدرت اجرائیوی و قانونگذاری نداشته است، به امضای پادشاه صورت می گرفت. او هیچگاه در فکر آن نبوده است که قدرت را با این تشکل، تقسیم کند...» (صفحه ۱۳۴، «پدیدار شدن افغانستان مدرن»، «وارتان گریگوریان»، کلیفورنیا، ۱۹۶۹م)

وقتی به ترکیب همین حلقه می نگریم، با وجود آنکه امیر از یک نوع حکومت «مشروطه» نام برده است، چنین حلقات در اروپا، پس از انقلاب فرانسه، بتدریج منحل گردیده، قدرت را، در جامعه بتدریج از دست داده اند. بدین معنی که سلطنت افغانستان را در آنوقت «مطلقه» تعریف نموده اند. حال سوال اینجاست که آیا کلمه «مشروطیت»، تنها در ذهن چند روشنفکر ذخیره بوده است، یا اینکه جنبشی وجود داشته است، که در پیوند با پادشاهان در تدوین و طرح برنامه، عمل می نموده اند.

این مراحل را که قبلاً نویسندگان تعیین نموده اند، آیا بر حسب مقطع زمانی بوده است و یا واقعاً وظایف معین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را نزد خود ارزیابی نموده بودند. لازم است در آن مرحله منجمله تحلیلی از ساختار اقتصادی اجتماعی صورت گیرد و دیده شود که در آن دوره سلطنت، در قدم اول طرز تولید و مناسبات تولیدی به چه سطح بوده است، آیا کس دقیق گفته می تواند، که «مشروطیت» یک شعار برای آینده بوده است و یا نه و هم یا آیا در آنزمان شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی و غیره برای عملی شدن آن، معادل آنچه در برخی از کشورهای اروپایی پیاده شده بود، مساعد بوده است و یا خیر؟

وقتی از سید جمال‌الدین افغان به ارتباط «مشروطیت اول» حرف می زنند، برای این نویسنده تا همین لحظه، دقیق روشن نیست که در آنوقت این شخصیت بزرگ، چگونه روابط خود را با جامعه افغانستان آنوقت، بخصوص با دربار امیر شیر علی خان و سایر حلقات حفظ داشته است و یا خیر؟ آیا افکار ملی، که در اروپای غربی با تفاوت ها، ریشه دوانیده بود، با چه محتوا و مفهوم توسط او و یاء، یارانش که اگر در افغانستان داشته بوده باشد، با چه محتوا مطرح بوده است؟ البته سید جمال الدین در جایی که در مقاله قبلی ذکر شد، به تعریفی از ملت مصر مبادرت ورزیده است، که در آن بر زبان تکیه نموده است. در مبارزه علیه استعمار از مواضع دینی و مذهبی نیز کار گرفته است. دولت های غربی آنوقت با غلبه بر مناسبات کهنه، شهر ها، یعنی مراکز تمدن، که و مراکز صنعتی بوده است، رشد می داده اند. از جانب دیگر، با یکدیگر درگیر مقابله ها و رقابت ها بر سر تسخیر و اشغال قلمرو های بیگانه نیز بوده اند. این رقابت ها برای تثبیت مواد خام مفت و ارزان برای صنایع خودها بوده است. از جانب دیگر با پیشرفت صنایع و طرق و وسایل بهتر تولیدی در فکراشغال مارکیت ها از طریق تولید کالا های ارزان و باکیفیت هم بوده اند. هریک از رقیبای کشور های صنعتی اروپا، همچنان برای خود تعریفی از ملت و منافع ملی خود، داشته اند. در مدرنترین تعریف ملی در آنوقت که «مدرنیست ها» از آن پیروی می نموده اند، ملت و ملی بودن را فقط، در وجود یک دولت واحد در یک قلمرو، با توافق سیاسی و همبستگی بین مردمان آن می دیده اند. اینکه بعداً این جوامع در مسیر انکشاف و هم در برخی ها «ناسیونالیزم» چگونه رشد نموده است، موضوعی است که درینجا نمی گنجد. اما درین جا خاص بخاطر

ایجاد حد اقل تصور از وضع آلمان و مناسبات آن با فرانسه و انگلیس، بطور نمونه، از گزارش «فریدریش انگلز» (نوشته شده در آخر فیروزی ۱۸۸۰م، او از امیر عبدالران بحیث شخصیت دولتی بزرگ یاد کرده است.)، که در زمان «اوتو فن بیسمارک»، ضمن انتقاد از قانون «تعرفه گمرکی»، نوشته است، حکایت می نمایم:

«در بحث روی قانون پر سر و صدا؛ که سوسیالیست های آلمانی را خارج از آن قانون قرار داده است، آقای بیسمارک توضیح می دارد که تصامیم ستم تنها کافی نیست، تا سوسیالیزم را خرد و خمیر نمود؛ باید، علاوه از آن تصامیمی اتخاذ نمود تا کمبودی ها و وضع ناگوار غیر قابل مناقشه اجتماعی را مرفوع ساخت، مصروفیت منظم را تأمین و مانع بحرانات صنعتی گردید. البته این هم انجام همه نمی باشد. این تصامیم «مثبت»، رفاه اجتماعی را متعهد گردید تا پیشنهاد نماید. زیرا، چنین گفت، «وقتی آدم مانند من، امور کشور خود را هفتده سال رهبری نموده باشد، پس مستحق است، تا بخود کارشناس در ساحة اقتصاد سیاسی بداند، این هم چنین است، وقتی کسی مدعی گردد، که اگر انسان در طول هفتده سال کچالو خورده باشد، کفایت می کند که بگوید، زراعت را بطور اساسی می داند.»

این بخش نوشته «فریدریش انگلز» را بدلیلی درین متن طولانی تر انتخاب نمودم، تا خوانندگان محترم ببینند، که صاحب نظران آنکشور چون «انگلز» با چه فرهنگ عالی انتقاد سازنده می نموده اند. به ادامه همچنن می خوانیم: «به هر صورت آقای بیسمارک اینبار قول و وعده خود را بسر رسانید. او برای آلمان دو «تصمیم اجتماعی» بزرگ را بخاطر آورده است، هنوز به انجام نرسیده است. اولین آن یک تعرفه گمرکی است، که برای صنایع آلمان، به تنهایی باید استثمار مارکیت داخلی را تأمین نماید.

الی ۱۸۴۸م آلمان در حقیقت هیچ نوع صنعت بزرگ نداشته است. کار دست موفف برتر داشته است: استفاده از بخار و ماشین فقط حالات استثنایی را تشکیل می دهد. بعد از اینکه بورژوازی آلمانی از برکت بزدلی و ترسوئی آن، در سالهای ۱۸۴۸م و ۱۸۴۹م به شکست خجالت آور در عرصه سیاسی روبرو گردیده بود، تسلی را درگرمی و طرح صنعت بزرگ، می دید. تصویر کشور بسرعت تبدیل گردید. کسی که در «راین پروس» (Reinpreußen)، «ویستفالن» (Westfalen)، پادشاهی «سکسن» (Sachsen)، «اوبر شلیزین» (Oberschlesien)، «برلین» (Berlin) و شهر های سواحل بحر (Seestädte) را که ۱۸۴۹م برای آخرین نوبت دیده بودم، در سال ۱۸۶۴م دوباره نتوانستم بجا آورم و یا بشناسم. در همه جا ماشین و نیروی بخار نفوذ نموده بود. فابریکات بزرگ در اکثر جای ها، جای کارگاه ها و دستگاه های کوچک را گرفته بود. کشتی های بخار بتدریج کشتی های بادی را یکی پی دیگر تعویض می کند. نخست در ساحات ساحلی و بعد در ساحات تجاری بحری یا تجارت دریائی. خطوط قطار های آهن چند برابر شده است. در کارخانه های کشتی سازی، در معادن ذغال و آهن فعالیت حکمفرما بوده است، که در مورد آلمانهای کودن، تا آلمان آنرا کاملاً قادر به آن نمی دانستند.

در مقابسه با انکشاف صنایع بزرگ در انگلستان و هم در فرانسه، همه اینها از تی قلب باز هم کم بوده است، اما باز هم یک آغاز بحساب می آید. متعاقباً این همه بدون هر نوع حمایت از جانب حکومت، بدون تعاون («سبسایدی») یا امتیاز و پاداش صادراتی بوقوع پیوسته است. حال با تعرفه گمرکی، که در مقایسه با تعرفه های کشور های دیگر این قاره، در ساحة تجارتی می تواند مدافع قوی در برابر تجارت آزاد شناخته شود.... ضمناً عواقب و پی آمد های

اجتماعی یک همچو جنبش صنعتی را در همه جاها، همچنان درینجا نا گفته مانده است. تا آنزمان کارگران صنایع آلمان در مناسبات بطور یکنواخت بسر می برده اند، که منشاء آن از دوران قرون اوسطائی شناخته می شود. بصورت عموم برای آنها فقط این امکان، باقی مانده بود، تا آهسته آهسته یکی پی دیگری به خرده بورژوا مبدل گردند، به استادان کسبکاری، مالکین تعداد کثیر چوکی های آلات بافت با کار دست و غیره. حال همه اینها دوباره نا پدید گردیدند.»

((فریدریش انگلز، سوسیالیزم آقای بیسمارک نوشته شده در آخر فیروزی ۱۸۸۰ (از منبع فرانسوی))

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

